

بذکر حق و سزا بود و از وی عامه دین امر برقرار ماند و این ارشدش حاجی محمد اسمعیل مدایم  
 حیات والد بسال ۱۳۰۵ سفری بکاکا کرده تشریف بجزایر حبیب و باری دیگر نیز سفر نموده  
 بحضور حضرت عبدالبهاء شرف گردید و اما پسران حاجی علی اکبر مذکور مخصوصا حاجی عبدالحکیم  
 قوت و قدرت استدلال و بیان و پشت سفری در سال ۱۳۰۵ بکاکا در محضر ابی شرف شده  
 و سفری دیگر در مصر بحضور حضرت عبدالبهاء رسید و برادرش آقا حسین نیز بایمان و خلاص  
 بود و جمعیت و اسعه در امر ابی از آنجا ندان تا بیس گردید دیگر از بهایمان ششیر قزوین ملا  
 عبد الرحیم عالم و فاضل و دوزخون و معلم در خانه حاجی میرزا حسینخان شیرالدوله و صد اعظم  
 بود و در اواخر ایام حضرت بشیر اعظم فخر بایمان بدیع گشت و پس از شراق انوار اسم  
 اعظم بهدایت کبری برخوردار گردید و خانواده اش بقوت ایمان منقحر شدند و غالباً  
 در قراقرزین بفقاهت و قضاوت پیشوا و معتاد بودند و ملا عبد الرحیم حجب شاعر  
 بدیع در فریه لکن شد چنانکه جمعی کثیر در آنجا بفرغان و ایمان قدر افراختند و بدینرو باین  
 نام شهرت نام بین الانام یافت و زبونی ویرا در سال ۱۲۹۴ حکمران قزوین بخر یک  
 معاندین دستگیر کرده با کتبه و زنجیر ارسال طهران نمود و بواسطه سابقه تعلیم که در خانه حاجی  
 میرزا حسینخان مذکور و اخوانش داشت بعضی از ایشان خبر یافته ویرا در اثناء طریق  
 بطهران مستخلص نمودند و او بقزوین برگشت و تا آخر احویات با دو پسرش در حال  
 ایمان و ایقان و اهتمام در خدمت امر ابی رسیدند و لوح مفصل صادر از قلم ابی  
 در بیان فرق بین قائم و قیوم و نیز در بیان بقای شخصیت روح انسان با تمامت قوی

روحانیه پس از مفارقت حبه و نیز آفا ز پیدایش عالم در جواب سئوالات ملا محمد الرزاق  
 ابن ملا عبد الرحیم مذکور صاعده شد و پدر و پسر مندرجا و بی در پی در قزوین در گذشتند و ملا  
 عبد الرحیم را با عجمی که از جمال ابی با و حیایت شد حسب وصیتش کفن کرده و دفن نمودند  
 و بزرگش امیر بهانیا بن قزوین حاجی محمد القدر مدد جان اب الفخر از متقدمین مؤمنین بود  
 و در ایام اشراق انوار ابی از افاق بغداد عاقله خود را با میسر برادر داخ الزوجه بر جا که آشته  
 بدن اظهار احدی از متبیین و آشنایان بد آنو شتافت و اقامت گزید و بعد از  
 انقضا پنج سال بقزوین برگشت و مدت شش ماه توقف نمود تا ایشیا و اطلاق خود را  
 بفروخت و بمناقت و بصیحت خویشان همتا کرد و نفقه مذکوره پسر خود لطف الله را با  
 همراه کرده بغداد شتافت و بعد از چهار سال اقامت در آنجا قفله برخواست و واقعه اسارت  
 اجباب بموصل پیش آمد و پدر و پسر نیز با سیری فرستند و بموصل ماندند و حاجی عبد الله  
 بعد از شش سال اقامت در آنجا بصوب حکا شتافت و اقا لطف الله نیز بعد از چند  
 بد آنو رفت و با تحمل مشقت و عناء بسیار بمقصد رسیده مجاهد شدند و بعد از چندی  
 حاجی عبد الله وفات نمود و اقا لطف الله تا اهل خنیا را کرده مقیم شد و بالاخره سال  
 ۱۳۰۸ حسب دستور ابی مهاجرت بمشق آباد نمود و دخترش در بیت ابی بکیرت پرورش  
 دیگر میرزا زین العابدین کمال بن میرزا حسین زنجانی الاصل قزوینی اسکن نزد طاهر  
 معروف بابی از مؤمنین متقدمین قزوین تحصیل فارسی و عربی و ادبیات نمود گرچه در آن  
 ایام آوازه امر جدید شنید لکن بعلت کثرت او نام و افتراءات احد امرفق با بیان شد

در پیوسته طالب بود حتی بنیاد شام رفته متوسل گشت و عاقبت بواسطه میرزا حسن طوسی  
 بنحانه آقا شیخ کاظم سمندر رفته سوال و جواب بمیان آمده تصدیق نمود و طوایف کشید که  
 قیام تبلیغ و شرامرایی نمود آنگاه در طلب طاک موردی خود درفش غم بزبان کرد و درفش  
 سخت بزبان و ستاده خود با هر رفت و در برادرش که در آنجا بودند تبلیغ نمود و آنجا  
 بعد از صحبت برخاستند و چونکه بزبان رفت برخی بنحانه برادرش در آمده الواح و آنجا  
 رفته بودند بنظر طایف که در مجلس روضه خوانی مجتمع بودند بروند و آنان حکم دادند که در آنجا حاضر سازند  
 و مردم بنحانه ریخته اموال را عارت کرده برادر را سرد پا برهنه با ادبیت و آزار بسیار نزد طایف  
 کشیدند و قیامی قتلش شدند و حکمران که سر از اجباب بود تدبیری کرد و گماشته گان بفرستاد  
 بعنوان اینکه در اجازات کند نزد خود حاضر نمود و محض اسکات مردم امر داد چوب و ذک و حاضر  
 کردند و پامایش را چو بکاری نمودند و اورا مجوس ساختند مردم متفرق شدند و بعد از چند روز  
 ویرا محض و از اد ساخت و او با عاقله اش بفرودین برگشت ولی امالی ابراشیا خان  
 و دکانش را عارت و مارج نمودند حتی چو بهای دکانش را باش زدند و میرزا زین العابدین  
 بسمت قفقازیه رفت و بعد از چند می با اتفاق میرزا حسین زنجانی بکاشانه قسرف  
 بمحض مبارک یافته عودت بزبان نمود و عاقبت الامر بسال ۱۳۱۲ هجرت بمشقی آباد کرده  
 در آنجا میقیم شد و عاقله بهانی بر جای گذاشت و نیز میرزا حسن و خلی نطوق و حافظ  
 و بشده الهوی موید و منجذب و شرف بنام بابی بود که چه کنسبلات کافیه نمود ولی بکثرت  
 مثالها آثار بدیعه منبع کلمات عالیات و مجمع آیات گردید و بر غیر عبارات و بیاناتی بمرتبه

ضمنی تفتیش کرده و بنساخت و بنا غنی در نارسای صحبت همیشه است که موجب اند ما شرمسار و حافظ  
 و فاطمین گشت و غالباً بیانات عبرتیه و فارسیه از آثار امر اعظم ابی رحب اقتضا مقام  
 و سوق کلام قضین بگرد و بهر بگذشت خاص و عام برای استماع مؤمنان و کس مشیفته گفته  
 گشتند ولی بخت حسادت در قابت و عاظ و ذاکرین مصائب همه و چار بلا یا متوالیه  
 گردید و معذاکت در تبلیغ و نشر فحاشات ابی سوس و همت عالی نمود و در ساری ما نذران جسمی از  
 مخیرین را بر سر نه نگری بدایت کرد سالی در عشر اول محرم در بلد مذکور بود و یکی از مخیرین  
 اجاب مجلس ذکر صحبت داشته او را دعوت برای ذکر مؤمنان و مصائب نمود و  
 خواهش کرد که بر غیر تبلیغ این امر نماید چه که قلب علی و مقیدین محسب بلد حضور میانه  
 و برای عداوت با صاحب بیت و تبلیغ نهب امواتش بی بدست آوردن بهانه بودند  
 میرزا حسن خواهش را قبول گفت و در چند روز اول سخن بگویم و با صریح نسبت باین امر  
 نگفت تا در صبح بوم هفتم در حجره بیکه حب العاده و عاظ و ذاکرین مجتمع و منتظر وقت  
 ارتقا بر غیر بودند از اشتغال قلب که از کونه ای سخن و اشفته کی هر پیش نمایان بود  
 دانستند که در این روز سر جوان در میدان عشق و کربلائی جدید دارد و آب نصیحتی آتش شود  
 و شوقش را فرو نماند تا چون نوبت وی رسید بعرضه غیر برآمد و داد فصاحت و بلاغت  
 و تاثیر در قلوب حاضرین را داد و احوال انبیا و اولیای سوز و گدازش را در راه خدا بیان نمود  
 در حالات موجود منتظر و بلا یا و داده بر او صیقلش اخبار و روایات نافذ به بسیار گفت  
 و بیان وقوع اشراط و علائمش را نموده قرب ظهورش را حد قیل ساخت و با آن صراحت و صریح

نزد که آنحضرت ظاهر و طالع است و انوار جمالش دیده های باز بسیاری را روشنی بخشد و بالا  
 قیصری کرده که من خود بفضیلتش رسیدم و از انوار و انارش بهره بردم و در دست تعالیم  
 و امر و پیش قرار دارم و مستمعین با مجال حیرت و طلب اشتیاق آورد و لخته خندان را به مجال  
 و اگر داشته سکوت اختیار کرد و عیان سخن را فرود داشت انگاه به نظیرین که فاکرین از  
 موضوع کلام خویش گیر بصحرا می که بلا نیرند و او دیدن فن دور تنوع و تضیق مطالب عجایب  
 می نمود تغییر شکل سخن داد و نقل و قصات که بلا پرداخت و نیز در ساری با نیرگی از اولیاء  
 طریقت مکالمه در ظهور ولی عظیم نمود و بطریق تصوف و در پیش دلائل اقامه کرده  
 طریقت را روشن نمود و شخص مذکور گفت که من خود مدعی این مقام و دارنده این قدرت  
 و نامم و نیز حسن بدو گفت هر چند من مدعی مقامی نیستم و نور ابروی و در نهامی مقامات  
 عالیه میخوانم ولی چون بحقیقت پی بردم و بعین یقین رسیدم و تو هنوز در مقام طلب  
 حیرت سرگردانی برای تفکیک حال و ختم مقال بماند میکنیم و از خداوند کشف حال را انتظار  
 میجویم و نوری و ساعتی را مقرر داشتند و قرار بر آن شد که آتش افروزند و بان در آیند  
 و سخت نیز حسن قبول کرد که خویش را آتش بوزان در دهد و اینکه از نار ابراهیم دار  
 بیرون آید و ایت برد او و سلاما را عیان نماید قلندر آتش افروخته اندر شود و چند  
 روز پیروز در محفل مذکور انبوه کردند و اینکه نور موعود فرارسید مردمی که از دقت خبر یافتند  
 برای تماشا حاضر شدند و قلندر از حالت افروخته نیز حسن یقین دانست که آتش  
 خواهد رفت و احتمال داد که مردمی آموخته و با نیرنگی ریخته خویش را بجات خواهد داد

و بیم کرده از شهر بگریخت و نیز حسن چون برشت رفت سالی آنست کرده بعضی را بیخ نمود  
 و مقالاش بر مبرز جهان شهرت و حسن قبول عامه یافت که از کثرت اجتماع مردود زن گنجایش  
 داردین و سامعین در محل و مجلس نمیشد و در چنین و ذاکرین مصائب بجا نداشت و در مجلس  
 همت گماشتند و برای توفیقش حیلها گنجتند گوی سوداگران دوره گرد را که در کوه برای  
 فروشش امتعه خویش نماند میدادند بر آن داشتند که در محوطه محضر فلقش در چنین که غلش گرم  
 شده در آمده بانک اعلان فروشش امتعه خود دادند و گوی در چنین توفیق وی با برتجاج بر مبرز  
 اعلان ختم مجلس داده حاضرین منتشر کردند ولی هیچ یک از دبا میرند کوره سودی نخبید  
 و جمع طالبین وی متفرق شدند و او با قوت روحیه و تنوع کلام متشربین انام را متوجه و مستغرق  
 در استماع سخنان خود نموده مردم همی باد مایلتر شدند و بالاخره رقبا و حسودان دیرانجام باقی  
 تشبیر کردند و طامار ابعادت بشوراندند تا کار بجائی کشید که محضر فتمی از ختماء ارکان بلد  
 آراسته دیرا برای تبری طلبیدند و او حاضر شده بر مبرز آمد و فطی فصیح و بیخ فاد و هامت  
 نسبتهای بفرق مختلفه را از خود در ساخت و نظیر کلامیکه عقیل بن ابیطالب چون معاوی  
 دیرا برای لعن بر علی امیر المؤمنین بر فرار خبر بداشت ادا نمود و الا یا مشرک استیاق این معیاد  
 امرنی ان العن علیا و انا لعنه فالعنه گفت ضمیر غائب العنه و المعنوه را راجع بمعیاد  
 کرد و فاینین گمان بردند که مقصودش علی میباشد نیز حسن بر همین طریق عبادت لعنی  
 در غایت ملاحظت و دلالت بر تبریه فتمی فتمیق نمود و حاضر جمع غائب را راجع بکلامای  
 حاضرین کرد و حتی با دستش نشان اشارت نمود و فاینین تصور کردند که مقصودش لعن

بر این ملاحظه میباشد و از او راضی شدند و برخی از رقباء بهلا ما گفتند که میرزا حسن بابی لعن و سب  
 بر شما نمود و شما از شدت غفلت و بی خبری گمان کردید که بر بهائیان دشنام گفت ولی  
 سخنانشان مورد قبول واقع نشد و در اواخر آقا متش در شدت از جهت شدت هشتمین  
 باین نام برخی از طلابی معصب که در محضر عظمی حاضر بوده استماع می نمودند قلوب خود را نگه  
 میداشتند که کلمات میرزا در ایشان اثر نکند و بواسطه مقالاتش بر آنمه اظهار بگزیند ولی تاثیر  
 کلمات زمام اختیار از دستش برود و در حال گریه با خدا مناجات کرده چنین گفتند خدایا  
 تو میدانی و ما میدانیم که میرزا حسن بابی است اما چگونه کلماتش غمان اختیار می باید و بالا  
 میرزا حسن از شدت خجاست شده سفری بسمنان کرد و نظیر واقعات مذکوره در اینجا خج داد  
 و ناچار بوی خراسان گریخت و چندی در مشهد اقامت گیرند و شهرتی عظیمه حاصل کرد و  
 موافقتش عام و خواص طالب گشته ولی چندی نگذشت که مکاتیبی در عقائد و احوالش  
 از معاندین سمنان رسید و رقباء و سودان بد هفت برخاستند و میرزا غالباً بر فرار منبر  
 خطب عربیه صغری از بیانات حضرت ختم اعظم عجله اهلها مسلماً بیگفت از کلمات مولی  
 العالمین مرجع العارفین طهار المتقین امیر المؤمنین است و مستحق تصور کردند که در کلمات  
 حضرت علی ابن ابیطالب میباشد و در عاقبت که چنین مقالات نشینده در کتابی نخواهند  
 نوشتی مجلس فقه تائیس کرده و میرزا را حاضر ساخته پرسیدند که این خطب او چه و غیر ما که شما  
 نسبت بامیر المؤمنین میدیدید که در کتاب ثبت و ضبط میباشد و او در جواب گفت در  
 کتب مطبوعه ندیدم ولی در سفر مصر و نواحی ارضی کتاب خطی که ابتدا و انتها داشت

بدستم رسیده اشال این خلب وادعیه بسیار یافتیم و بمصدق کلام ما نور مشهورش که  
 در نظر الی من قال بل انظر الی ما قال نیک چنان باشد که کلمات او است در آن اشیا  
 بقا و حدود آن مکاتیب معاینه سنان را ارائه دادند مرقوم بود که از میرزا حسن خط  
 بابی برینیزه زیرا عالمی را بابی خواهد نمود و ملا ما بهیجان آمده کمر برقتش بستند و جمعی از اشراف  
 خود را برآوردند که در حال و خط نیز مبرزقه هنگامیکه مقالاش شوری در قلوب  
 مستمعین انگذد ویرا با فخر از جا بلند کرده بمحوطه و اسعه برده انداختند و چندان زدند که گمان  
 کردند از اینجهان درگذشت ولی بعضی از بهانیان ویرا در برده اندام برادر حشاش مرهم  
 کاری کردند پستاری نمودند تا بهبودی یافت و خست از شهر نیز بیرون کشید و ایام  
 زندگانش تا آخرین ساعت بدینگونه گذشت و عنوان وی در الواح صادره مذقلم ابی  
 برجل است و در شاهپیر مومنین قرظین میرزا محمد علی که خدا خالوراده میرزا  
 حسینخان شیرالدوله از عرفا بود و چند سالی بعد از شهادت حضرت اعلی فائز نیرخان  
 و ایمان گردید و نیز میرزا محمد علی در باغی در مشخان خان و خانواده شان و نیز آقا  
 سید علیرضا بن سید جواد و آقا میرزا حسین بن حاجت محمد و آقا سید  
 جواد تاجر و همت علیخان رئیس قبیله جیلوند که از وی عالمه برجای ماند  
 و حاجی عزیزخان و برادرش هاشم خان رئیس دلفه دیگر از قبیله مذکور  
 و حاجی عزیزخان سفر بکتاب نموده ایامی در جوار غایت ابی بانند و حاجی میرزا موسی  
 بن حاجی محمد حسن امین الزعایای تبریزی ساکن قرظین که در الواح بقیه ضعیفاً

معتبر گشت



منقرض گشت و از آنجمله کربلانی احمد پد فرزندش به سال ۱۲۹۸ بطهران مهاجرت و اقامت  
 نموده در گذشت و خلفش آقا محمد سمسار در آن بلد بریت و حرش و دخترش خدا  
 بنمونه و آقا محمد به سال ۱۳۲۵ در گذشت و ما در بخش نهم جمعی از معارف بابتیه قزوین را  
 که با هزار اغرابی منقرض گشتند ذکر نمودیم و بیات وارده بر حاجی نصیر و آقا محمد صادق  
 و غیره و مهاجران از بگلجان و حبس و وفاتشان را در رشت نگاشتیم و نیز در ضمن بخش سابق  
 غالب احوال درویش صد قعلی را ثبت نمودیم که از گروه معروف بهندی ساکن  
 قزوین بود و ایمان با مر اعلی یافت و مهاجرت بنمونه و نموده ملازم جوار ابراهیم گردید و در مهاجر  
 مبارک همه جا مقرر شد و برای قوت ایمان و شدت اخلاص و صفاء و جدانش شبی را  
 بمنظور توجه بقدرس و تقوی و اتفاق و اتحاد اجناد و سنین اقامت در آورده حسب خواهش  
 وی مقرر فرمودند که جمیع صحاب اجناد گیرند که چند سالی پی در پی شب مذکور را بدان مقصود  
 صرف نموده و او اشعار بسیار در وصف دشمنان الهی و غیره سرود و دعایت در عکای سال  
 در گذشت و حضرت عیض اعظم عبد الهی پاید جنازه اش را بر دوش خود حمل نموده با اعصابان  
 و احباب با احترام و اجلال بمقبره بنی صالح جنب مدفن حضرت عیض تبه الاطهر دفن نمودند  
 و شرح احوال آقا شیخ ابوتراب استناروی و خلفش آقا شیخ محمد را نیز در بخش نهم دریم  
 و از بهائیان استنار و کربلانی نوروز و کربلانی استنار از مؤمنین دوره حضرت اعلی  
 بودند و در راه امر ابراهیم و چهار نفر ضات و بیات بسیار از اعدا شدند و استاد محمد اسماعیل  
 و کربلانی مصطفی در قریه خنک رود واقعه در مسافت شش فرسنگی استنار و نیز

و مورد قضیفات و تعدیات معاندین گشتند و نوبتی گماشتگان دولت ایشان را بپهران  
 کشیده متجاوز از هفت ماه در انبار مجبوس داشته آنگاه رها نمودند و دیگر حاجی ملا بابا  
 کله دره در وطن ریاست علیه داشت و بر غیر تبلیغ کرد و عیشرت خود را هدایت نمود و جمعی  
 کثیر هندی گردیدند و معاندین بنجاصمت برخاستند و ناچار تبرک مسجد و غیر گشت و جمعی  
 از نامورین دولت بخریک معاندین بقریه درآمده و بر دستگیر کرده بپهران برده و زندان  
 انداختند و شهسوری چند در کله در بند بسر برد آنگاه مرخص و با گشت و بسال ۱۲۹۰ بار من  
 حکما شافیه هندی در جوار اهنی رست و بلاخره در کله دره بسال ۱۳۱۱ در گذشت  
 دیگر از بهائیان معروف قرزین ملا علی مشهور بجناب عالم و فاضل و خوشنویس و صاحب  
 و ما هر دفتر موسیقی که با موزگاری نو نهالان اشتغال حبس و سالها قبل از سال ۱۳۰۱  
 خانزاد بایمان بدیع گشت از عثمانیه و لباس طافی و محاسن طویل دست کشیده تغییر داد  
 و مجتهدین حضورها حاجی سید علی بجنابیت برخاسته فتوی کفر و قتل دادند ولی حکام  
 و شاهزادگان از جهت علم و فتوی و زهدش و حضوراً بعلت اتقان موسیقی و مضراب  
 تار که در سن پیری در حدود سال نود با نفیات دکشش بلند میخواست و از اینرو پس از شرف  
 بزیارت مضرابی بلقب قاریابی ملقب گردید غایت رعایت و حمایت از وی نمودند

بیل نندی ضمن دهقات آتمش در قرزین بسال ۱۲۷۳ چنین گماشت که بخانه میرزا محمدش که خند از قم و از اجای ثابت سابق الامان  
 فارغش و شوالدوله در اجس از کله دره خیر در باره شیرینی نمودند و این بابت بسیار مورد توجه و تقدیر و سع احبار اطراف درای محمود  
 تا سنه قبل در محل حکومت بعتن افتاده دفات کرد و بعد از فوت همان نحو از این بستم از او نمودار بود و در کمال حال حکومت  
 بتشیع جانانه پرداخته و مجلس عزرا بر پا نمود و نیز در کله دره جوار این نمودم ذکر کله دره با حاشا و از زمین کینه در باره بنیاد چند  
 قطره خون از دانش حکیمه دفات نمود

رضا قلیخان بن نظام السلطنه که خود نانا نظام السلطنه شد چون نزد وی تحسيلات کرد عاقبت  
 تجلیل و احترام بجای آورد اسب سواری و مستخدم مخصوص فرستاده و برانزه خود برده رعایت  
 مرعی داشت و معذالک پیوسته قرض و نقدی از اعدای خود دیگر مشهدی حسین  
 که بواسطه سند هدایت یافته مشتمل و بخدمت گشته تبلیغ پردهخت و بعلت شدت شوق  
 و ذوق بنود بی بی اسم معروف گردید و برادران بزرگتر از خود مشهدی باقر و اقا علی  
 اکبر و از خویشاوندانش حاجی جعفر و برادرش حاجی شیخ تقی از غلامان ابریک  
 کرد که از قرض و بگر خویشان مستغنی ماندند و طولی نکشید بفرم زیارت رهسپار  
 عتبات گشت و در بزر چندی توقف و تبلیغ نموده انگاه روانه گردید و چون بمسلا بمول رسید  
 مصاریف سفر تمام شد و ناچار ایامی در سفارتخانه ایران خدمت کرد و بعد از خود را در (۱۲۸۵)  
 بنگار رسانده تشریف یافت ایامی در جوار رعایت مبر برده مرخصت نمود و باز برای عدم کفایت  
 مصاریف چندی در مسلا بمول مانده بکسب پردهخت سپس پیاده بایران برگشت و بعد از  
 سه سال مفارقت بمعاذ پس رسید و با شوق و شغف تبلیغ نموی نمود ولی امور معاش مشتمل  
 و با فروش اموال خانه سرمایه مزجانی فراهم کرده چندی در ابر بود آگری و تجارت نشست و  
 طولی نکشید که معروف بنام بهائی شده مورد قرض و حمله گردید و با وجود حمایت حکیمان میرزا  
 عبدعطوف ابریک سابق الذکر اقامت غیر مقدر گشت و ناچار قطع علاقه از آنجا نمود و با  
 فروش مقداری از امانیه قرض پردهخت و با عامله بطهران رفت و بدکانداری و خطاری  
 پردهخت و بال و پری در فضای تبلیغ گشود تا آنکه بنوع مذکور در بخش سابق در سال ۱۳۰۰ با جمع

از اهل بها و بابرادرش شهید باقر گرفتار جنگ دولتیمان شده مدتی در حبس بسر برد و دستخوش  
 گردید و بعد از چندی خانه مختصر تهیه کرده با فراغی بیشتر بتبلیغ قیام نمود و در کسب نیز بیجا  
 نمود حاصل شده سفری بماندران و نیز بعضی آباد کرد تا در سال ۱۳۰۴ در فتنه جمهوری طلبان  
 بموعی که نیز در بخش سابق آوردیم با برخی دیگر گرفتار شده مدت بیش از دو هفته در حبس کمان  
 میرزا انبیا زیننده مرض گشت سپس چند بار دیگر گرفتار شد چند وقتی بحبس افتاد  
 و سفری بعد از غروب شمس جمال ابجی بکافه ایامی در جوار عنایت حضرت شخص نظام عبد  
 البها بسر برد آنگاه مأمور اقامت در اسلامبول گردید که هابریین زار برین ارض مستعد را  
 رعایت نماید و بلاخره بایران آمده در سال ۱۳۲۴ در گذشت و چون معاینه در  
 شدند که از دام کرده جنازه را بسوزانند عاظمه اش حیدرا در خانه مسکونه دفن نمودند و بعد  
 از مدتی چون خانه را اجلاسند بفرود شدند حیدرا بقبرستان نقل دادند و پس از نالیانی  
 حیدرا بستان جاوید بهانی برده ستوداشتند و بنام او الواحی از جمال احمد حسن ایچی دار  
 حضرت عبد البها، موجود میباشد و ما تفصیل احوال پیرس میرزا افضل الله و خصوصاً پیر  
 ارشدش دکتر پونس خان افروخته را در بخش ششم میآوردیم دیگر از بهائیان شهید قرظی  
 حاجی عبد الکریم (حاجی مونس) بن حاجی فتحعلی قرظی صاحب املاک ذریه  
 بود در سن میت ساگی بجای فدا مبین معروف بجای قلندر اندک ارادت حاصل کرده او  
 امرای بی بشیند و از تعلقات ملکیه دشمنان طاهره بگست و لباس طریقت و فقر  
 در بر کرد و بمقامات رفیعه عرفانیه رسید و با اتفاق یکی از میردانش اسمعیل که معروف بجای

طیفور گردید قدم براده سیر و سفر ظاهری و مخفی نهاد و در بلاد ایران و اناطول و دیگر بلاد عثمانیه  
 گذشت و خود را بنام طریقتی عارفی مشهور کرد و سالی چند در اسلامبول مانده سنده ارشاد  
 در ریاست ولایت یافت و بنام جمهور ابدال شهرت گرفت و همه جا حاجی طیفور بنامش  
 پرداخت تا جذبۀ امرایی ویرا بسوی بالاکشید و با حاجی طیفور بکارفته تشریف حبت  
 و چندی در حواری غایت کبری کسب فیضات ممنونیه کرد و سلطان روحانی و بر اقبای  
 جسمانی بخشیده مخلص ظاهر و باطن مخلص و بقلب حاجی مونس مقلب ساخت پس بر آن  
 برگشته مدت چهار سال با کسوت طریقت در فری و بلاد قدم زد و بطریق درویشان  
 و مصطلحات ایشان اشعار جذبه خوانده و ناسن باطنی بکبر عظیم کشید و کم کم ایشان  
 چند دور خود گرد آورده هزار و دهمپهزار خویش ساخت چنانچه بعد از ایام سیر و سفر در  
 کرد و بغداد و دیگر بلاد عراق به حاجی توانگر بر خورد که نیز بر لدا و عشاق فریبی بود  
 و مجادرت کاظمین داشته بکنایت اشتغال میوزید و چند ماهی شد که بکسوت درویشی  
 در آمده طریق سیر سلوک پیچیده بر ریاضات نفسانیه پرداخت ولی در عالم حیرت و  
 سرگردانی و ظلمات غفلت و بجزیری قرار گرفته ره بجائی نبرد و بواسطه رویای نامی نتوانید  
 نوبه طلوع انوار هدایت یافت و در خلال آن احوال بملاقات و مکالمات درویش مونس  
 و اضعا کلمات و مناجات برید که حاجی طیفور بطن جذاب خواند و مشاهده احوال طیبیه  
 چهارتن دیگر نیز از درویشان که با ایشان بودند ایمان آورد و حاجی مونس با حاجی قنده  
 بهدانی و بر صده صفه مانی نوبتی در قرینه انرا جرد بهمان رایت تبلیغ بر او داشتند و امانی

برآشفند و امیرنومان مالک قریه ایشانرا اخراج کرد و حاجی بالاخره در طمش قزین درگذشت  
 دیگر از معارف بهائیان قزین میرزا یوسف خان ثابت دبدانی بن حاجی محمد حسن  
 نام اصلیش کلعلی خان بود و حضرت عبدلها را یوسف خان نامیدند چون پدرش صاحب اطاق  
 در توت و خوشاندان مادرش ناموریت حکومتی در قلع ایران داشتند در جوانی نزد آن  
 صدی معینی اشغال نموده و در عین حال شدت حاصل ریاضت نفسانی و سلوک طریقت عرفانی شده  
 با کسوت درویشی بهر سوئی دیدار شاخ عرفان یافت و بعد ریاضت و ذکر و مراقبت پرداخت  
 و بدین منظور و غیره به قاصد در بلاد ایران کرد و حقیقت در قزین بواسطه درویش حاجی آقا و در بلاد  
 بواسطه استاد علی زرگر خان بنامیان امرایی گردید و با خوشان مذاکره و مکالمه درین باب نموده و آن  
 شدت غلظت زنگار کردند و نامزدش را که بنامی از دیاج و شت از او باز گرفتند تا چهار نمانت  
 اطاق و عقارش را بفرختند و مهاجرت نمودگی در طهران و گاهی در طایر بسر برد و از شدت انجذاب  
 و مسترت ایاتیه حال وجد و طرب و شت در طایر بواسطه شاهزاده سزوند تکمیل اطلاعات روحیه  
 نمود و لسان تبلیغ گشود و بسال ۱۳۰۶ در قصبه مذکوره بود و حاجی میرزا حمید علی اصفهانی از طریق  
 سلطان آباد عراق بمطایر وارد شده ملاقات و مکالمه و مصاحبه نموده و بر اثر لباس درویشی  
 کرد و بزنی معمولی متبس داشت و از آن پس در همان و طایر و قزین و طهران عبور و آفات  
 متوالیه نموده گاهی نزد حکام متبیین خود و غیرهم متوقف شد و گاهی بجزه و کسب اشتغال  
 جست و بعلت شدت اشتها بنام اینطالع در جهت غلبان جذبه و شوق مداومت و شغلی  
 نتوانست تا چون خبر غروب شمس جمال اسی رسید نازفاق و اشتیاق و جنون عشق در وی شعله

و اینکه از استغفار حضرت غصن اعظم در استغفار کم خیر یافت سکن و سبب گردیده سفر بخاری و در آن  
 اطراف اهدان و غیره نمود تبلیغ پردهت و موجب هدایت کثیری گشت در سال ۱۳۱۱  
 از طریق باطوم و اسامبول بعکازفته ایامی در جوار عنایت بزیست و اور حسب استه عامی  
 حاجی سید علی افغان امر باقامت و اشتغال تدریس و تعلیم خط بفرزندانش فرمودند و در  
 مدت سه سال در جوار روضه مقدسه این بابا آقا مهدی خادم بمنزل شده تدریس و تعلیم پردهت  
 انگاه ناموریت بمبئی یافت تا لوجی صادر از کلک میثاق یعنوا آقا میرزا ابوالفضل گلپایگان  
 که در باب ثوب بر عهد و میثاق این مرقوم شد در آنجمن اجامی اینجا بخواند و ناقصین و مترادفین  
 با اصل ثوبت در بروج برپایان کشاند و لذا ای سال ۱۳۱۵ با نیر اهدا به اصغمانی بمصرفت و  
 سواد لوج مذکور را گرفته سوی بمبئی که در آن ایام باقامت حاجی میرزا حسین شیرازی معروف بخروطی  
 و صاحب معنی جهرمی مرکزی برای ناقصین و مخالفین حضرت غصن اعظم شد رفتند و بملک میرزا  
 احمد زیدی را بابت عبد البهار ارفع کرده اجامی فارس و غیرهم را از توهمات مخالفین مذکور چنانچه  
 نمونند و پس از اقامت چهار ماه عازم فارس شد و در هر یک از شهر شیراز و صفهان و دولت  
 آباد طایر و سلطان آباد عراق و بهمان چندی مانده تبلیغ و ترویج نمود و در طایر فتنه بزحمت  
 و هزار با کتاره با هجوم برنده دینی چند از اجباب را مجروح ساختند و او مصون ماند و روزی دیگر  
 شورش عظیم شد و امالی رافع او را از حکومت طلبیدند و حسب حکم و پرا از ضربه خارج کردند که بنا  
 به بدیش و ملاقات اجبار و امالی انقیر نیز شورش کردند و ناچار سلطان آباد و سپس بهران  
 گریخت و ناموریت با نذ با بجان یافت و صورت لوجی که از قلم حضرت عبد البها صادر شده

اورا مأمور از زبان فرمودند چنین است هو الایحی ای سبوح آفان در سبیل مہشان  
 بہر بوم دہ کہ مرود نمودی عموم سنایش نمودند و ممنون گردیدند و خوشنود شدند این  
 نسبت مگر از آثار الطاف جمال مبادک در حق لاجبائہ الفدا بحال قصد بلاد آذربایجان  
 نمائا آندی بجان افسر کمان رفت و انشی بدل بمہمان ولی در جمیع محافل و مجالس باید  
 عنوان کلام از عبودیت و قنای این عہدہ آستان مبادک باشد امری اتی بہرین  
 کل لقب الالفب عبد الہما، و اتی بعد من کل اسم الاھدا الاسم الکریم فان عبودیت  
 عبودتہ التامہ ہی نورجہی و جلا بصرہا و فرج قلبی و سرور دانی و لا ابا دل عبودتہ  
 بشی فی الوجود مع پس از قرین در بجان تبریز رفت و قریب چہار ماہ ماند و ماہ تقریباً  
 گشتہ بد آمد و شافت در ایروان روزی چند با میرزا آقا جان اسرائیلی ہمدانی زیست انگاہ  
 بیا گرفت بعد از انجام مأموریت و نشر آثار حضرت عبد الہا عزیمت ارض عکا نمود و بسال  
 پس از دو سال حرمان از محضر محبوب میثاق باز بہصال نائل گشت و ایامی چند در جوار فضل و  
 عنایت بسر بردہ رحمت بایران کرد و با بجلہ میرزا یوسفخان پرستہ خدمات تبلیغیہ اہتمام در رید  
 و قدہ را در بلاد متنوعہ تبلیغ کرد و آیات و مناجات بدعیہ را با حال رفت و گریہ بلجن شور و قدہ  
 خواند و قلوب یار و غیار را بسوی حق کشید و مسافرتہای کثیرہ در بلاد ایران برای انجام حق  
 مذکور کرد و در ہمان ایام کہ نزد شاہزادہ عین سلطنتہ مزلطف و یادہ بعضی دو اردو لیس مستخدم  
 و یادہ مدرسہ تربیت طران محاسب و صند و قدر بود تبلیغ و غیرہ از خدمات امرای ہر دست  
 و از طرف محفل روحانی بہائی طران مکرراً مأموریت برای برخی خدمات در حلیہ اجاب  
 در بلاد بہت



در بلا یافت و تبلیغ رفت و جمع حقوق آید نمود و اخیرا در سال ۱۳۴۰ سفری بجهانگردی کرد  
 جوار عنایت حضرت عبدالمبارک است و هنوز در آنجا بود که چنانچه در بخش لاحق بینگاریم مرکز سابق  
 از این عالم غروب فرمودند و بعد از چندی عودت بایران کرد و کفانی سابق سرگرم ادوات و جدها  
 در این امر بود تا در سال ۱۳۵۴ در طهران در گذشت و در قبرستان بهائی گلستان جاوید مدفن  
 گشت و از او خاندانی برجای ماند دیگر از نوینین آنکه در آقا محمد علی بن تاجباقر المولوی  
 بواسطه فاضل قائمینی ایمان یافت و در قفسه قرآنی که در بخش سیم آوردیم فاضل با بروت  
 ماهی بادی بود و دو ماه نیز در قفسه ملکیش بماند بعد از حصول امنیت عودت کرد و آن  
 محمد علی سفری بسال ۱۳۱۹ بارض عکازفته خندی در محضر حضرت غصن اعظم شرف یافت  
 بطن بر گشت و در وقت در سال ۱۳۲۴ در گذشت و از رجال نامدار قرآنی است  
 خان مافی از قفسه علی الهی که اولاً بلقب سعد الملک و اخیراً نظام سلطنت ملقب بود  
 با اهل بجا محبت داشت و هر جا حکمرانی کرد در قلمرو حکومتش این قفسه نامرن و مصون شدند  
 و تخت در ایام حکمرانی در نزد که هنوز لقب سعد الملکی داشت بواسطه آخوند غلام جعفر شهبه  
 اردکانی از امر بدیع و خصائص و مزایایش مطلع گشت برادر محترمش نیز که لقب سعد الملک  
 یافت بواسطه آخوند مذکور از این امر با خبر شده ایمان آورد و نظام سلطنت تصدیر نمود  
 ابوالقاسم را که مجمع اراذل شرار بود با توب بگوید و چون نواب ضوی و صدر العلماء و اعیان  
 و تجار شفاعت کردند منصرف گردید و از بلا و معروف عمیق هم را شرح اوضاع  
 در بخش سوم و بعده آوردیم و تفصیل احوال حاجی میرزا موسی و خلفش آقا سید

ابو طالب نگاشتم و زوجه آقا سید ابوطالب دختر میرزا اشرف کندی غایت اخلاص  
 و انجذاب در ایمان داشته شغزیز نگفت و الواحی بسیار در حشمتان صدور یافت و بیان  
 احوال و اعمال میرزا محمد حسین متولد در دوره حضرت اعلیٰ و نیز در ایام اشراق انوار ابراهیمی در عراق  
 و اوزنه در بخشهای سابق گذشت و در اینجا مثبت بیان مختصری که در لوحی با مصداق خادم  
 مظلوم است انکشاف نمایم اما در بیان سید منوچ که مرثوم نموده بودید بصلوات ارباب است  
 و فی الحقیقه این بعد شرم بنیاید اذ ذکر آن و لکن بعضی اذ آن عرض میشود اما احوال او در بعضی  
 مشهور غاندا نه لخواهذ فی نقل علی وجه العذوبین حضرت المشرکین نه ارض طهریه و لطم علی وجه  
 العظیم و شتمه و اعتراف بالکفر و قال ما قال کل ذلک حظاً لنفسه الخبثه فی ایام سده  
 و در عراق و بعضی بلاد بشرقی معروف است و ملا محمد جمیل اعظم بن علا علی بن حسین عرب  
 از عیار ساکن در خراسان بود که مهاجرت و سکونت در زند ساده قم نمودند و ملا محمد در آنجا  
 بسال ۱۲۴۷ تولد یافت و ابوین بار محمد نامیدند و بعداً بنام ملا محمد مشهور شد و در صفر  
 سن تحصیل بسیار مختصر در فارسی کرده قرأت قرآن فرا گرفت و مشی و تفسیر نیز بیاموز  
 و در ایام جوانی بشغل چوپانی اشتغال نمود و آغاز اطلاع و ایمانش با مرید چنین شد  
 که روزی در مسجدی واقع در رباط کریم برای ادا صلوة حاضر گشت و کلماتی شنید که  
 کسی با دیگری در باره ظهور حضرت اعلیٰ و حدوث نهضت در جمعیت و هم از تبعید مظلوم  
 بصورت آذربایجان حکایت کرد و متاثر و متند گردید و چندی بعد آقا سید حسین حجو زواره  
 را ملاقات نموده اطلاعات بیشتری یافت و نسخه از رساله صحیفه الدل گرفته خواند

ایمان آورد و مجبور در انوشیروان در غیب بملاقات آقا سید اسمعیل نوزده افرنج نمود که مقیم قم  
بوده قصد الحاق بعقده طبرسی داشت لذا ملا محمد تقی شافعی آقا سید اسمعیل را ملاقات  
نموده اطلاعات واسعه یافت و از او پرسید که بغرض ایمان رسیدم اکنون چه خدمتی  
انجام دهم آقا سید اسمعیل واقعه قلعه را بیان نموده گفت که باید بقلعه برویم و نصرت صحاب  
کنیم و بعد برآمدند که متفقاً بقلعه رفتند و آقا سید اسمعیل دستور داد با میرزا فتح میرزا  
حکاک قتی که در بخش چهارم ضمن بیان قنده سال ۱۲۶۸ شرح حال و مالش نمودیم و در نوزده  
الحاق با صحاب قلعه مقیم بود منتظر بماند تا خبر دهد و متفقاً بسیار شوند و هر دو چندی منتظر  
مانده خبری از جانب آقا سید اسمعیل نرسید و سوی طهران فرستند و ملا محمد چون وصف علم  
و اطلاع و عظمت مقام ملا عبد الکریم فردوسی را از آقا سید اسمعیل و میرزا فتح به شنیده داشت  
بمجرد ورود سوی مسجد شاه و مدرسه دارالشفا که آقا سید آمده از بابیه بود و ملا عبد الکریم در  
اقامت بمنور شتافت و آقا سید اسمعیل نیز در آنجا یافت که با جمعی از علما و مسادات و  
طلاب بابیه معاشر بود و بواسطه ملا عبد الکریم شروع به تهنیه و سائل رفتن بقلعه نمودند ولی آن  
اشا خبر شهادت ما و ختام امر قلعه رسید و متأسف و محزون شدند و حسب المقررات  
با بیان مجتمع در طهران با وطن خود فرستند و ملا عبد الکریم بر جای مانده کتابت بیان فارسی  
و دیگر آیات و آثار حضرت اعلی نمود و ملا محمد ملازم خدمت شده مقیم طهران گردید و در آن  
نوروز علی نام خالوش از نوزده بطهران آمد و او را بوطن برد و ناچار آیامی چند در آنجا بماند  
و بعد دوی از خویشا را تبلیغ کرد و بوق مصاحبت با ملا عبد الکریم بطهران باز آمد و موقعی بود

که مقدسات واقعه شهدا سببه نبوده که در بخش دوم آوردم جریان دشت و حب  
دستورش در کاره انسانی واقع در ناحیه دروازه قرین سکنی کرد و طولی نکشید که نزد  
بجیره در آمده مکتوبی از طاعنه لکیم را گرفت و گنوده مطالعه نموده دشت که در اثر  
نفاق سیدی کاشی شروع فتنه برای بانیه شد و بسته از آثار بدیعه و مکتوب مخوم ویرا  
حب المرقوم نزد حاجی ناد علی قرین برده تسلیم داد و مسجد شاه که طاعنه لکیم مختص بود  
و دو نسیان غم دستگیرش داشتند رفته ویرا ملاقات کرده اخبار و اطلاعات یافته  
مأمور رفتن بزرند شد چه که اخبار و اوقات نبوهی ناصواب محسن بسع پیش رسیده  
ویرا مضطرب ساخت لاجرم چندی با پدر و ملک و کنت زیست دلی از اختلالات  
بابیان در اندیشه بود و در آمدت که انگیزش از اگر فتنه و شهادت شهدا سببه  
شد بد آنحال در زند بود تا صادق تبریزی که احوالش در بخش چهارم ضمن فتنه سال  
نگاشتم مایع برایش بیان کرد و خبر شهادت عظمی نریشید و با وجود آنکه پدر ویرا  
ز نفوذ بکلمه در حق امر بدیع منع کرد اما مالی خصوصاً طلا داشتند که بابی است و بنامی  
در میان دشورش گذاشتند و اگر بسع اولیاء دولت میر رسید پدر و پسر هر دورا  
طعمه طلاک و بوار می نمودند و ناچار بعنوان زیارت قم هجرت نمودم او خود چنین نوشت  
که بعد از واقعه شهادت شهدا سببه پای بند جناب والد در زند بودم و بزم خدایت  
جناب میرزا محمد کاتب که آن ایام در کرمانشاه بود من گمان داشتم در قم بنام  
زیارت قم را بهانه نمودم و در اوایل شعبان ۱۲۵۷ بقم وارد شدم الی آخر کلامه که

بفیت اولین